



اپرای عروسی «عاشورا» در تالار فردوسی

اپرای عروسی «عاشورا» به نویسندگی، طراحی و کارگردانی بهروز غریبپور از ۲۲ تیر در تالار فردوسی به روی صحنه می‌رود. این اثر که یکی از شاخص‌ترین اجراهای اپرای عروسی ایران به‌شمار می‌آید بیش از ۱۵ سال است که روی صحنه اجرا می‌شود. ساخت این اپرا از سال ۱۳۸۷ آغاز شد و با آهنگسازی بهزاد عبدی، رهبری ارکستر ولادیمیر سیرینکو، همراهی گروه کر و ارکستر ملی اوکراین و مشارکت اعضای کر ارکستر سمفونیک تهران شکل گرفت. در این اثر که حدود ۷۰ عروسک، ۲۳ بازی‌دهنده و ۱۳ آواگر حضور دارند، وقایع عاشورای سال ۶۱ هجری روی صحنه اجرا می‌شود. اپرای عاشورا به‌تازگی در جشنواره بین‌المللی تئاتر «چخوف» در سالن بالاشوی تئاتر مسکو نیز اجرا شده که با استقبال و توجه تماشاگران روبه‌رو شده است. این اثر نمایشی با همکاری بنیاد رودکی و گروه آران در قالب پروژه «خیمه هنر» معاونت امور هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تا ۱۲ مردادماه از ساعت ۱۹:۳۰ روی صحنه خواهد رفت.



فیلم جدید اندرسون به ونیز نمی‌رود

تازه‌ترین اثر پل توماس اندرسون با نام «نبرد پس از نبردی دیگر»، در جشنواره فیلم ونیز ۲۰۲۵ به‌نمایش درخواهد آمد. رسانه‌ها نوشته‌اند، شرکت فیلم‌سازی «برادران وارنر» پس از تجربه ناموفق تبلیغاتی فیلم «جوکر: فولیة آدو» در سال گذشته، به این نتیجه رسیده است. این تصمیم هنوز به‌صورت رسمی تأیید نشده، اما رسانه‌ها نوشته‌اند، مدیران وارنر نمی‌خواهند این ریسک را برای فیلمی تکرار کنند که از آن به‌عنوان یکی از شانس‌های اصلی فصل جوایز یاد می‌شود. «نبرد پس از نبردی دیگر» تازه‌ترین فیلم پل توماس اندرسن، پس از آثار تحسین‌شده‌ای چون «خون به پا خواهد شد»، «رشته خیال»، و «پیترزای لیکریش» است. جزئیات داستانی این فیلم هنوز به‌طور رسمی اعلام نشده، اما گمانه‌زنی‌ها حاکی از آن است که بایک درام پرستاره، پرهزینه و احتمالاً تاریخی یا سیاسی روبه‌رو هستیم که بودجه‌ای ۱۷۵ میلیون دلاری داشته و از همین حالا یکی از پرخیرترین فیلم‌های پاییز ۲۰۲۵ محسوب می‌شود.



پایان سریال «توئین پیکس»

سریال تحسین‌شده و معمای «توئین پیکس» که بسیاری آن را یکی از جریان‌سازترین آثار تاریخ تلویزیون می‌دانند، به نقطه پایانی خود رسید. مارک فراست، نویسنده و هم‌خالق این مجموعه، رسماً تأیید کرد که پس از درگذشت دیوید لینچ، دیگر فصل چهارمی در کار نخواهد بود. این سریال که در سال ۱۹۹۰ پخش شد، به‌واسطه تلفیق داستان جنایی با فضایی سوررئال و رازآلود، سبک جدیدی از روایت را خلق کرد و تأثیر عمیقی بر نسل‌های بعدی فیلم‌سازان گذاشت. داستان قتل لورا پالمِر و کشف حقیقت توسط مأمور کوپر به یکی از مهم‌ترین روایت‌های تلویزیونی تبدیل شد. در سال ۲۰۱۷، فصل دوم این سریال مطابق وعده‌ای که در قسمت‌های آخر فصل اول داده شده بود، با عنوان «بازگشت» ساخته شد که بسیار مورد استقبال قرار گرفت. بسیاری این فصل را خداحافظی باشکوه خالقانش با این جهان عجیب می‌دانند. مارک فراست تأکید کرده که اگر چه ایده‌هایی برای ادامه وجود داشت، اما دیگر چراغی وجود ندارد و پایان کاپوس گونه «کوپر» و جیغ «لورا پالمِر»، پایانی تلخ اما ضروری بود.



عکس: آرش خاموشی، هم‌میهن

موسیقی را همچون حجم درک می‌کند

گفت‌وگو با **حسین عصاران** درباره دریافت و اجرای موسیقایی اسفندیار منفردزاده/بخش دوم و پایانی

چه چیزی؟ مدرک در آموختن اصول و قراردادهای موسیقی که بشود آن‌ها را اجرا کرد؟ خب، صرف داشتن مدرک مهم نیست. باید دید کیفیت آفرینش چیست. آیا این کیفیت است که اعتبار مدرک را تعیین می‌کند یا برعکس، مدرک، کیفیت آفرینش را مشخص می‌کند؟ منطقی‌تر است که بگوییم کیفیت آفرینش یک آهنگساز، بیشتر می‌تواند نشان‌دهنده اعتبار هنری او باشد، تا فقط مدرکی که دریافت کرده است. چون ما داریم در مورد آهنگساز صحبت می‌کنیم، آهنگساز کسی است که اثرش باید گویا باشد. اثرش باید صحبت کند. از این‌رو، شاید بهتر باشد که میان «موسیقی دان» و «آهنگساز» تفاوت قائل شویم.

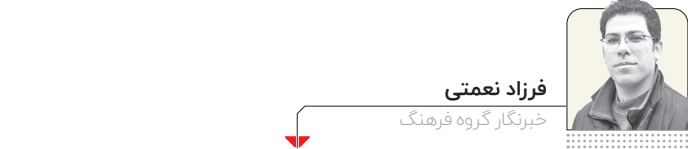
آن یکی بیشتر از جنس دانش است و این یکی از جنس آفرینش. یونانی‌ها هم میان تئوری یا دانستن و پویشیس یا خلق کردن تمایزی قائل می‌شدند. برسیم به نسبت اسفندیار منفردزاده و سیاست؛ از مواجهه او با دانشجویان کنفدراسیون در خارج از کشور گرفته تا همدلی‌اش با چریک‌های فدایی خلق و اتفاقی که در سیاهکل می‌افتد. منفردزاده، وقتی به چریک‌ها فکر می‌کند و بر اساس واقعۀ سیاهکل قطعه‌ای می‌سازد، اغلب از سوی برخی به‌عنوان هنر مندی «سیاست‌زده» طرد می‌شود. اما پرسش اصلی اینجاست: چه نسبتی میان سیاست و موسیقی نزد منفردزاده برقرار است؟ آیا موسیقی او را می‌توان مستقل از آن ایدئولوژی یا فضای سیاسی شنید؟ دوستی می‌گفت، من باید بدانم این شعر را برای چه گفته‌اند تا آن را بشنوم و بدون دانستن نیت ترانه‌سرا، نمی‌توانم با آن ارتباط بگیرم. ما اما می‌دانیم که خیلی از این کارها، مثلاً ترانه «جمعه» که برای خیلی‌ها روشن نیست دقیقاً به چه منظوری سروده شده‌اند. شهیار قنبری هم می‌گوید من نمی‌دانستم در ذهن منفردزاده هنگام ساخت این ترانه، آن واقعه است.

«جمعه» برای سیاهکل ساخته نشده، اما منفردزاده آن را محمل خوبی دیده برای اینکه احساس شخصی‌اش را درباره سیاهکل در آن قرار بدهد. حتی می‌گوید، شهیار قنبری هم نمی‌دانست که من چنین نیتی از ساخت آن دارم.

«چه اتفاقی در کار منفردزاده رخ می‌دهد که ما فارغ از بُعد سیاسی ماجرا، باز هم آن ترانه را می‌شنویم و دوست داریم؟» پاسخ به یک سو تفاهم بزرگ در همین جاست. ما اصطلاحاتی مثل «هنر برای مردم» یا «هنر برای هنر» داریم، اما مسئله آن است که مبتدای این دو گزاره هم‌مهم است یعنی اول اثری باید «هنر» باشد و نخست باید «هنر» وجود داشته باشد تا بعد بتوان از ادامه‌اش سخن گفت. کار هنری طرد نمی‌شود. بسیاری از آثاری که طرد شده‌اند، اصلاً کار هنری نبودند. آن‌ها بیشتر تحت عنوان کار حزبی، انقلابی یا سیاسی پخش و منتشر شدند، بدون آنکه واجد ارزش‌های فرمی و هنری به‌معنای دقیق کلمه باشند. در مورد کارهای منفردزاده، می‌توان گفت این آثار پیش از آن که «هنر برای مردم» یا «هنر برای عدالت» و... باشد، اول از همه هنر هستند. بسیاری پشت این شعرها پنهان می‌شوند و می‌گویند: «ما داریم از ارزش‌های والای انسانی حرف می‌زنیم.» بسیار خب، ارزش‌های انسانی سر جای خود، اما آن ارزش‌ها را با کار هنری باید عرضه کنید. حتی اگر می‌خواهید

«به موضوع «مدرک» هم اشاره شد؛ بحثی که نه فقط در حوزه موسیقی، بلکه در سینما و دیگر هنرها نیز قابل ردیابی است. مثلاً در سینمای ایران، بارها دیده‌ایم که از مسعود کیمیایی به‌عنوان فیلم‌سازی نام برده می‌شود که با تجربه و فیلم‌دین، نه از مسیر آموزش آکادمیک، به سینما وارد شده است. در نقطه مقابل، همواره گروهی از هنرمندان نیز بوده‌اند که مدرک را پیش شرط ورود به عرصه هنر دانسته‌اند. منفردزاده گرچه تحصیلاتی در موسیقی دارد، اما نوع نگاهش به مقوله هنر، فراتر از مدرک‌گرایی رایج است. آیا در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ می‌شود جبهه‌ای از هنرمندان سنگر گرفته پشت مدرک در برابر هنر مندان بی‌مدرک را ردیابی کرد؟»

فقط آن زمان نبوده و همین الان هم این بحث وجود دارد. مسئله اینجاست که مدرک، صرفاً نشانه‌ای است از گذراندن واحدهای معین در یک نظام آموزشی. به‌عنوان مثال، اگر در مقطع کارشناسی، ۱۴۰ واحد درسی وجود دارد، گرفتن مدرک فقط نشان می‌دهد که فرد توانسته است این واحدها را بگذراند. ما در لحظه‌ای زندگی می‌کنیم که دیشب دیدم آقای بیرانوند دارد دکتری می‌خواند. یعنی دارد مدرک دکتری می‌گیرد. این نشان می‌دهد که ما با پدیده‌ای روبه‌رو هستیم که به آن «مدرک‌گرایی» می‌گویند. نمونه‌اش آقای کردان بود که از سیاست آمد و مدرک داشت، اما بعدها مسائلی در موردش مطرح شد. حالا ما در طیف گسترده‌ای می‌بینیم کسانی که دارای بالاترین مدارک‌اند، تحلیل‌هایشان از مسائل، بسیار سطحی و گاه حتی بدون درک واقعی است. بنابراین مدرک فقط نشان می‌دهد شما فلان تعداد واحد از تاریخ آن علم را پاس کرده‌اید. مثلاً در فیزیک، قواعد بنیوتنی رایج گرفته‌اید. چون فیزیک علمی تجربی است و هنوز هم در جریان است. اما در مورد هنر، قضیه متفاوت است. شما وقتی درس موسیقی می‌خوانید، دو اتفاق می‌افتد: یکی این که مهارت انجام موسیقی را یاد می‌گیرید که به آن می‌گویند «علم»، ولی درواقع علم نیست. آن چه به آن علم می‌گوییم، درواقع آموزش مهارت یعنی ساخت، پرداخت و اجرای موسیقی و یاد گرفتن قراردادهایی است که در موسیقی وجود دارند. مثلاً این نُت باید این فرکانس را داشته باشد. این طور باید نوشته شود. گام این است، مازور این است، مینور این است. این‌ها برای یاد می‌گیرید، برای این که بتوانید خلق کنید. پس تمام این‌ها برای خلق کردن است یا برای آموزش دادن؛ یعنی دوباره کسی بنشیند پشت میز و این‌ها را به دیگران یاد بدهد. طبعاً منظور ما در اینجا «آموزگار موسیقی» که نیست؛ شغلی البته بسیار شریف و درجه‌یک که فارغ از دانش، مهارتی هم برای آموزش دادن نیاز دارد. در بحث ما اما همه این آموزش‌ها می‌شوند ابزاری برای آفرینش. پس اگر کسی موسیقی می‌سازد، اجرا و ضبط می‌کند، یعنی آن ابزارها بلد است. حالا چه پیش استاد صبا یاد گرفته باشد، چه در دانشگاه وین و چه خودآموز. مهم این است که توانایی آفرینش و اجرا را دارد. در اینجا، کیفیت آفرینش اهمیت پیدا می‌کند. این که چه چیزی، در چه لحظه‌ای و برای چه منظوری ساخته شده است. این همان بخش خلق است که اهمیت دارد. بنابراین اگر به این لحظه برسیم که «فلاتی مدرک ندارد»، سؤال این است؛ مدرک



فرزاد نعمتی

خبرنگار گروه فرهنگ

در بخش نخست گفت‌وگو با حسین عصاران، منتقد موسیقی پاپ که انتشار آثاری چون «باران عشق» (گفت‌وگو با ناصر چشم‌آذر)، «او روزان» و به تازگی جلد دوم «شناسنامه اسفندیار منفردزاده» را در کارنامه دارد، به زندگی و زمانه منفردزاده در سال‌های انتهایی دهه ۱۳۴۰ و سال‌های ابتدایی دهه ۱۳۵۰ پرداخته شد. در این دوره منفردزاده تحولی در موسیقی متن فیلم‌های ایرانی ایجاد می‌کند و در عین حال در عرصه ترانه نیز خواننده‌ای چون فرهاد مهراد را ترغیب می‌کند به خواندن کلام فارسی. در کنار این او در بازار موسیقی پاپ ادغام نمی‌شود و می‌کوشد فقط به تهیه آثاری مبادرت ورزد که با اندیشه و آرمان‌های او تناسب دارد. در بخش دوم این گفت‌وگو در ادامه همین مباحث به درک منفردزاده از موسیقی، توانایی او در پردازش هنری، فعالیت‌هایش در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و پرهیز معنادار او از پخش آثارش در رادیو و تلویزیون پرداختیم.

«جمعه» برای سیاهکل ساخته نشده، اما منفردزاده آن را محمل خوبی دیده برای اینکه احساس شخصی‌اش را درباره سیاهکل در آن قرار بدهد. حتی می‌گوید، شهیار قنبری هم نمی‌دانست که من چنین نیتی از ساخت آن دارم

